

اعتدال یافت و مجال تحریر حاصل گشت از عدم ارسال
 جواب شکوه فرموده بودید و این را دلیل فتور در آنچه محکمتر از
 بیان مرصوص است نموده بودید و حال آنکه آنی نیکذرد مگر آنکه
 بخاطر میآید فراغت از ذکر اجای الهی ممکن نه و یقین مبین خود
 مطلقه که از کثرت اشغال مجال آه و ناله ندارم و زاری و فغان
 نیست و فرصت و آرامی آنی بیشتر نه با وجود این مکتوبی
 بشیر از ارسال شد که وصول یافت و حال نیز تقریر این ورقه
 پرداختم یقین مبین بدان که بخاطر فضل مثنوی و بختهای حب
 این قلوب مشغول از فضل بهالقدم سائلیم و از صمیم قلب آمل
 که موافق بر رضای الهی شوی و مؤید بر اثبات بیان قوت و سلطان
 عهد و پیمان حضرت یزدان گردی الیوم این امر اعظم امور و اتم
 شئون است چه که اساس امر الهی و بنیان دین رحمانیت
 الیوم ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله چنانکه باید و شاید لازم
 و قوت و قدرت را ادراک و تفهیم واجب تا محسن حسین امیر

موقوف و مصون از رخنه شبهات ماند در خصوص مکاتیب که بهر
داشتید مرقوم نموده بودید همینقدر از جناب آقا عزیر الله سؤال
شد که مکاتیب را از سال شیراز نموده اند یا آنکه پیش خود نیست
و بس و این سؤال نیز بجهت این شد که بعضی مکتوب فرستاده
بودند مقصود این بود اگر مکاتیب رسیده است دیگر لزوم مکتوب

مکاتیب

جدید نه ع ع

هوای

ش جناب عندلیب حدیقه عرفان حلیه بهاء الله الای

ملاحظه نمایند

هوای

ای عندلیب حدیقه الای چند بیت که نفحات آن طیر معانی بسمع
مشتاقان نرسیده و اسحان بدیعی استماع نگشته سبب حیرت
گردیده باری یوم عظمت و قرن و عصر حضرت رب کریم جوش
و خروش از جمیع جهات بلند است و نفحات از جمیع صفحات در نشر

و عبوق لب نم محبت الله از کل آفاق در برور و آثار باهر

از کل اطراف در ظهور آن ارض با وجود آنکه مبداء ظهور فیض الهی

و مشرق آفتاب رحمانی بود و باید اشراقش شدید و انوارش یوما

فیوما در سطوع و مزید باشد چگونه انفراد و پشمرده مانده دوران

این تنور و طلوع این ظهور و جوش این خمر ظهور و دور این کاس

نرا بها کافور در آن صقع جلیل آغاز شده و این راز پرده بر انداخته

پس باید امواج بحرش با سمان رسد و افواج امرش محیط

بر عالم امکان سطوع کوکبش جهان تاب گردد و طلوع

موجبش جهان آرا جام محبتش لبریز باشد و حرارت

معدنش شبر انگیز نهر تنقه ییش بحر تویند گردد و عین تجلیش

چشمه سلسبیل آیاتش باهره شود و رایاتش شاهره حدتش

مؤلفه گردد و حیاضش متدفقه ما فطر این ظهور و بر وزیم

و سطوع این انوار و ظهور پس آن یار موافق باید بقوتی مکتوبی

و قدرتی بیرونی و اسانی فصیح و بیانی بینج و روحی الهی

و نوری آسمانی و بندهی رحمانی و موهبتی ربّانی و حرارتی
 وجدانی و بشاراتی سبحانی جمیع اجبای الهی را بجرکت آریه و بلو
 و شور و جذب دلالته فرمائی که این شمع روشن امراته روز بروز
 روشنتر گردد و آنّا فائزاً ساطعتر تا عالم امکان منور شود دیگر
 شاید در آنصفحات بشارت در کمال ستر و خفی نفحه شهبائی بوزد
 و بعضی الفا، سرتی نمایند بسیار دقت و احتیاط لازم که در حصن
 حصین امراته رخنه حاصل نگردد و جمیع ابر عهد و میثاق محکم

نائب ع ع

هو الاهی

جناب غدلیب حدیقه معانی علیه بها، اله الاهی ملاحظه نمید
 نمایند

رب و رجائی و غایه مطربی و منائی و ملاذی و بلجئی و مرئی
 و مجیری و معینی و منجیدی و ظهیری اسنک بضیج قلوب هفیاک
 و ارجع النار المضطربه بین احشأ، و ضلوع اجناک و عبرات منهرآ

من اعين شئت قبك و جهرات مضطربات في افدة عاشقك
 بان ترفع زير ليوث العرفان في غياض مقرنهورك و سنج حيتان
 الايقان في حياض اندخت منها مياه فيضك يوم طلوعك واضرم
 نيران محبتك في تلك البقاع و نور تلك الارباب بانوار تملأ بين الارض
 و السماء و عطر تلك الانحاء بنفحات قدسك يا ذا الاسماء اعني واذ
 على تلك الصغاري و انزلي و المعاهد من نقضك الاولي سحاب موهجك
 العظمى و غمام غبايتك الكبرى و اجعلها من حدائق رحمتك الغناء
 و رياض مرحمتك الغلباء ايرب اجعل اجنتك فيها آيات توحيدك
 الناطقة و رايات تفريدك الشاهرة الباهرة الباذخ و معالم نيك
 المبين الشحنة و شعائر آثارك الظاهرة الزاهرة ايرب اشد ازهم
 بقوتك القاهرة لكل الاشياء و قو ظهرهم بقدرتك المحيطة على من
 في الارض و السماء و اجعلهم انواراً ساطعة في افلاك الالب
 و سر جلالته في زجاجات ذكرک الاصلی انک

سبحه

انت المقدر العزيز المنان ع ع

۶۴۷
هو الی

شش جناب عند لیب گلستان عرفان علیه بها، الله الی

ملا حله نمایند

هو القیوم

ای عند لیب حدیقه عرفان آن مرتبی امکان و هربان سرور لا مکان
آن مرغ چمنستان ایقانرا طیر دست آموز فرمود و انواع نعمات
و ترنمات و اسخان آموخت و درس مقامات معنوی داد که بگل باغ
الهی و آهنگ عراقی و مقام حجازی و لحن بیاتی و هوای عشاقی و یقاع
رحمانی در گلشن ربانی و گلبن صمدانی آغاز آواز نمائی و دمساز
شمنز گردی و در این آیم شور و ولوله فسنکی و مرغان چمن
شوق و ولله دبی و بغمه و آهنگ آری تا نفوت و محمد حضرت احد
و ستایش و مدایح جمال مبارک از حیرت حسیض ادنی بهتیل و تکبیر
تا اوج ملکوت ابی بلند گردد و انوار تنزلی آفاق وجود را احاطه کند
و صیت جهانگیر الهی با طباق ملا اعلی تبشیر انتشارش رسد و ولوله

در ارکان عالم افتد و زلزله در اعضای آدم افکند و شرق
و غرب اسکان کلشن رحمن و کلبن یزدان گردد با وجود این چه شد
که خاموشی و بی جوش و خروش باری از زاویه خمول بیزار
شو و اوج قبول بطلب و از گوشه سکوت برآ و آنجا
بدیع درختستان لطیف آغاز کن بلکه در جوق طیور شوق و شور انداخت
و کل را آهنگ ملا اعلیٰ دمساز کنی و صیحه یا بها یا بها در اطراف
کلشن افکنی و نغمات آل داود آموزی و علم بر اعدم ستایش
و ثنای جمال قدم افرازی جمیع اجارا از این ذکر بدیع و بیان فصیح

با هزار آرزو ع ع

جناب عنذلیب این وجه بیت و پنج تو ما نشر خدمت جناب
رفیع یعنی فاضل تقدیم نماید و بیت و پنج تو ما نش را خود آنحضرت

صرف فرمائید ع ع

هو الله

ورقه موقه والدۀ حضرت عنذلیب علیها بآء الله الای

هو الله

یا امه الله شکر کن حضرت مقصود را که چنین ابن محمود داری
که هزار هزار دستان حدیقه وجود و شناخوان ملک معبود است
شب و روز بستایش جالقدم و اسم اعظم پرداز که بنور تو حید
خسرو تنان دل را منور نمودی و بنفثه محبت الله مشامرا معطر
ع ع

اوله

ش جناب عبد البصا علیه بها الله الاهی حمله
نمایند
هو الله

الهی و ملئنی و مدد المتقبلین الی ملکوت تقدیک العظیم ترانی
ستیفیا بعقبک اتامیه و مترجیا بعنبرک القدسیه ان تحفظ
و تقصون هذا العبد الضعیف قرۃ عین عبدک غن لیب و فلز کبه
فی صون حمایتک و تربیه فی حصن غایتک و جرموایک ایرت

رفعه من شای الطافک و انبته نبأ حسناً بفضلک و جودک بفضلک

وجودک و احسانک و اجعل له منرجاً و نور وجهه بنور تو حیدک و اشرح

صدره بآیات تقدیرک و اجمعه محضراً تحت لواء یشاقک و مستظلاً

فی خلق لوانک الکریم ع ع

ای رب ستمه فی ملکوتک باسم عبد البهائم فی ملک باسم عبد العین

حتى یتوم بفرائض عبادتک و شرائط رقیبتک فی ملکوت الانشاء

انک انت المؤید لمن شاء و موفق من آتاه علی ما شاء و انک

انت الکریم المتعال ع ع

هو الاله

ش . جانب غدلیب حدائق عرفان علیه بهاء الرحمن

در خطه نمایند

هو الاهی

۸ ای غدلیب بوستان الہی دیروز مکتوبی مرقوم و فردا ارسال

میشود و الان حضرت افغان خواهش تکرار فرمودند با وجود

شخاریر

۶۷
 تحریر لازمہ بیحد و شمار و شاعری غل چون بحر زخار ہمہ را گزاشته
 بیاد و تحریر و ذکر تقریر روی و خوی تو مشغول شدم و اگر بدانی
 کہ سورت گرما و شدت تاب آفتاب در این گوشہ انزوا بچہ درجہ است
 یقین فرمائی کہ ذکر یاران روحانی ہوا را نیز طراوت و لطافت
 و اعتدال بیفتہا بخشد چہ کہ این محبت منبعث از ارتبای طہال قدم است
 و فی الحقیقہ موجی از امواج بحر اعظم در این حشر اکبر چون کِل
 در فلق سدرہ مبارکہ محسوس و بطالت عین رحمانیت منظور و درخت
 ایہی از صہبای طور ٹھویم انبعاثات وجہانیہ و انجذابات
 قلبیہ و روحانیہ باین درجہ رسیدہ سبحان من موج
 ہذہ الجور سبحان من اجری ہذہ النہور سبحان من تل

ہذہ الغیوث سبحان من ایہی ہذہ

النفوس بہذہ النقیات المعطرۃ الہیۃ

من متب العایۃ سبوح قدوس

عبدالہیاء ع

شش جناب عند لیب بوستان عرفان علیہ

بہاء اللہ الہی ملاحظہ نمایند

ہو الہی

بہاء الہی عند لیب بوستان عرفان جمال الہی دستے مدید خبری
از شان رسید بعد مراسلہ ای واصل و از حقیقت حال اطلاعی
حاصل گشت حال نیز از جناب میرزا عبد اللہ رقی یک دستے
رسید آن نیز ارسال نزد اینغب نمود ذکر آنجا اب در آن بود بک
روح و ریجان گشت الیوم امثال آنجا ب باید بقوہ روح نماید
در شب و روز اجبای رحمن را چون روح حیات باہتر از کثرت
آرند و نار مخمودہ قلوب را سستقل و روشن نمایند چہ کہ الیوم
ساعتی نمودت و جمودت تاثیرات شدیدہ نماید چہ کہ پیش صدرات
شمس بی حجاب در قلب امکان آتش پر شعلہ میزند احتیاج
باشغال و شعلہ و لمعلی نبود لکن حال زمانیت کہ سراجا باید
پر شعلہ

پر شعله و افروخته و سا طع باشند تا ظلمات مبرا که را امقوات
توانند و زائل نمایند و الیوم اہم امور تنبیہ بر ثبوت
و رسوخ و تثبث بعد و یشاق الہیت و بیان قوت
و عظمت این عہد و پیمان و ایمان و الہاء، حیک ع ع
ہو اللہ

سنت جناب عند لیب حدیقہ تومید علیہ بہاء اللہ
مناظرہ نمایند

ہو اللہ

ای عند لیب حدیقہ معانی مدتی بود کہ نعمت از آن مرغ
سحری بسج مشاقان نرسیدہ بود کہ ناگاہ برید جدید وارد
و بواسطہ نمیقہ مرسلہ جناب اقا سید مادی خبر فخری مسموع
و قلب مجروح و کبد متروح را مرہمی حاصل کردید حمد حضرت
حق قدیر را کہ بشارت صحت و سلامت دہت و بر صفیات قلوب
نقوش و خطوط محبت قدیمہ بینگاشت سبب روح و ربان

کردید و بادی سرت و جد آن چه که ناطق بنای محبوب
 لامکان و دآل بر ثبوت بر عهد و پیمان بود اگر از حال
 این مظلوم آواره پرستی نائی و یا خواهش شرحی فرمالی
 بلایا و رزایا، چون محیط اکبر و امواج انکار و استکبار
 در اوت اعلی و طوفان هجوم و جفا در نهایت اشتداد
 و این مظلوم چون سینه شکسته در گرداب صد هزار غمرا
 و اسناد افتاده و وحیه فرید و بی ناصر و معین در دست تیر تیر
 بتلا و مستغرق در بحر جفا و متضرع بکوت ایی که بزودی
 کاس فنا غایت گردد و بعالم دیگر رحلت شود و امید از
 رحمت سابقه و نعمت سابقه که این آمال و آرزو بزودی
 میسر گردد و این کاس غم بگوارا فوراً غایت شود
 چه که جام بلا سرشار شد بکه جان در ره جانان ایثار شود

ع ع

اللهم یا راوی غلیل کل ظلم ان من عین غایتک و یا شافی

کل

نفل علیل من دریا قرحمتک و یا کافی کل مستبیر بجز ارغنونک
 و مغفرتک قد آویت الی کفک المنسبع و حسنک
 الرافع مددک یاب ربوبیتک خاضعاً خاضعاً بعتبة التوبک
 مستقرعاً لیک ان ترفعنی ایک و توفینی و تجعل و فودی لیک
 و حضوری بین یدیک لا شکو بشی و حزنی ایک عما ورد
 علی عبدک ابائس الفقیر و رقیقک الضعیف الحقیر من نفس
 یشاک من بعدک المارقین من دینک المبین بعد صعودک
 المترزلیون فی عهدک القدیم بعد ما توارى شمس جمالك بنام
 بلاك العظیم ای رب فوقت السهام و صوب الشنان
 و لم تلی نیران اللیان فابعث من اجبتک نفوساً مؤیده بقوتک
 القاهرة و قدرک الباهرة حتی یصجوا سداً قیناً رصیناً من رب
 السعید ما جزا ما نفا دافعا لیا جوج الشبهات و ما جوج الاشارة
 المتسکین بالمشابهات ایرب اخذ دینک المبین من شدة
 المناجین المارقین انک انت المقدر العظیم ع

بناب غنایب بوستان عرفان ^{۶۵۲} علیه بها، الله الاهی حظ

نماید

هوالبی

ای غنایب حقیقه و فاء آنچه مرقوم فرموده بودید قرائت و تلاوت
گردید بستانش شکر بقدیم و ملوک عظیم مشغول گشتم که اینجای
هر بن شکر ترا و نیایش ترا که بندگان درگاه احدیت را از هر
آلایش پاک و مقدس فرمودی و بتأیید ملکوت غیب جمال اثبات
مؤید کردی از باده آماده در خفا ناله و اینجذاب سرمست نمود
و در بزم ذکر و ثنایت مخمور صبا ایست کردی در قلوب شمع
افروختی و کل را رسم و رفتار و گفتار ابرار آموختی و جگر ما را
بآتش محبت سوختی ای پروردگار وقت هجوم جنود ملکوت بنایت
و زمان تأیید و نصرت بملاکه ملا علی آنچه وعد فرمودی وفا
فرما و این جامهای درد آلود را صبهای غایت افاضه کن این
جمع پریشان تواند و این عزیز و سامان تو ملجأ و پناهی جز
رکن

۶۵۳
رکن شدید دارند و مرجع و ملاذی جز کمف منبع نجویند اگر یاری
و یاور ی فرمائی این مرغان ضعیف عقاب کاسر گردند و اگر مدد
غیبی رسائی این موران نحیف شکوه سلیمان بنایند ذره نابود در غل غنایت
اقاب انور است و قطره نابیر بفضی اعظمت بحر اختر اگر
مقیریم اگر فقیریم اگر ذلیلیم اگر اسیریم در سایه الطاف با هم
مبارکت معروف و شهر و توانی دستگیر و مجیر هر تیر خدایا تو و آشی
و دانا که جز خیر نیتی نداریم و بغیر صلح و صلاح با عموم مقصدی نجوئیم
طیوریم بال و پر شکسته بال و پری عطا فرما تا سبب راحت و آسایش
عالم وجود شویم و علت خیر خواهی کل نفوس گردیم خدمت
بعالم انسانی کنیم و همهت در منفعت عمومی نماییم اطاعت سرور
عادل نماییم و بصد اقت در خیر خواهی دولت کوشیم چه که اطاعت
و صداقت و امانت و انقیاد بحکومت را فرض و واجب فرمود
خدایا ما را موفق بعمل بگردان تا با آنچه امر فرمودی قیام نماییم جز تو
نجوئیم و نگوئیم و جز در بیان محبت نجوئیم در خصوص فساد بعضی از

۶۵۴
 مفیدین فرموده بودید البته ظاهر و آشکار گردد و وجود اهل فساد
 سیاه شود خدا حقیقت هر عملی را مشهود نماید خود سرکار رکن الدوله
 میداند که دشمنش کیست و مقصودش از این فساد ما چه نفوس تری
 المفیدین فی خیران مبین فساد عاقبت ندارد و ثمری نبخشد تا بحال نفوس
 از فساد خیر ندیده و فساد هیچ نفسی مکتوم نمانده آفتاب حشر است
 انبیا را مکنونه را آشکار میفرماید این نفوس همیشه ادعای خیر خواست
 دولت و ملت مینمودند حال خدا واضح فرمود که مصلح کیست و مخد
 که الله رب العالمین و الهی، علیک ع

مبارک

هو الاهی

جناب عنایب خدیقه رحمانی علیه بها، الله الاهی ملا غله نمایند

هو الاهی

عظم مبارک ای شمع روشن مفضل اجتباء الله آثار قلمیه آن ورقا، حدیقه
 عفان مورث روح و روحان گردید حمد جمال قدم روحی لا حبان
 فذارا که بواجبت کبری اجتباء منحصین را بر خد مت امرش موفق
 فرمود

فرمود ای حمائم ریاض غایت و قیمت تغنی و ترانی و نغمات است
و هنگام اشغال با محبت الله اگر در این قرن اعظم که چون
آفتاب بین قرون سائره ساطع و روشن است انسان خواهش
و دهبوش ماند در چه قرنی ناطق و مستکلم و مبین گردد و اگر نفسی در
این بهار ملکوتی از نسائم قدس متزنگردد و از فیض سحاب رحمت ربانی
چون گل صد برگ خندان نشکند و از اشعه ساطعه شمس حقیقت
روشن و منور نگردد در چه عهد و موسمی برکت آید و در چه ایامی
از انقی عالم چون ستاره صبحگاه ای بدرخشد حکمت مذکوره در الوم
مقتدر آنست که و ائتوا البیوت من ابوابها و لا تأتوا البیوت
من ثورها باید چون شمع در زبانه سکمت برافروخت نه آنکه خاموش
و منمود ماند آن دو نفر از اجبار الله که اذن زیارت روضه مطهره
خواستند اما ندویند با ولدشان دیگر جمیع احبای آن ارض
از قبل این عبد تکبیر ابداع ابی ابلاغ فرمائید جواب مکاتیب
تقوی افتاد این از بهت نفع شدید و عسل جبهانی بود حال رفیع

ہو الابی

ش جناب عند لیب صدیقہ الیہ علیہ بہاء اللہ الابی خط
نمائند

ہو الابی

ظاہر
باز من اجتہد بروہ و ذاتہ و کیسوتہ فی شرفیات اللہ است
احسن با استقامت علی عمداتہ و یثاقہ و ثبت بقوۃ من اللہ علی ہذا
الشرائط المہود لعمراتہ یؤیدک علی ذلک جنود المکوت الابی والک
المقرّبون فاشدد از رک بقرۃ من اللہ و قو ظہرک بسلطنتہ من اللہ
و متر علی القلوب مرور نسیم القبا و بشرہم بنفحات اللہ و شغل القلوب
نار مجتہ اللہ و نور الانوار بنور معرفۃ اللہ و اشرح الصدور بفيض
موہبتہ اللہ و احی الارواح بالیاء اللافۃ من حیاض رحمۃ اللہ
فی ریاض امراتہ و البہاء علیک و علی کل من افتقر فی سبیل اللہ
و اصابہ الفقر و البأساء فی محبتہ اللہ حقیقۃ مشقات و زحمت آن
جناب

۶۵۷
جناب بچید و پایان گشته صبر جمیل لازم از استقامت و ثبوت
و اشتغال جناب افغان با مرقوم فرموده بودید سبب نهایت روح

و ریحان گردید

هو الاهی

ش جناب عند لیب حدیقه توحید علیه بهاء الله الاهی

هو الاهی الاهی

ای حمامه حدیقه توحید و عند لیب ریاضها تجرید جمال قدیم اوراق
بدیعه که با حسن معانی و ابداع حقایق اسرار رحمانی مزین و مطهر بود
قدوت و قرانت گردید. نشر نفحات روح و ریحان شد و سبب
گشایش و وسعت وجدان گردید چه که مشعر بر شوق و شغف و جذب
و وله قلوب یاران الاهی و اجبای رحمانی بود و ناطق ثبوت و روح
کل بر امر ربانی در زمان سکون و سزور ثبوت و رکون هر کس تواند
و در وقت آسایش و سلم بسالت و شجاعت هر کس تواند لکن مؤیدین
بچونده ملکوت الاهی نفوسی هستند که در طوفان اعظم امتحان و افتنان

۶۵۸
 چون علم بین مرکوز و متین و قائم و در میدان مجاهده با نفس چون
 حصن حصین ثابت و راسخ و مقاوم فتنه ما قال سوی آن دبر
 نوید هیچ دل با آرزو با چنان کمرخ نخسبد هیچکس در پیرهن
 یا برو همچو نایب زنگی و بوی پیش گیر یا چو مردان اندراوگوی در میدان فکین
 حال آنکه آنکه که اجبای الهی در اطراف و اکناف مستقیماً علی
 امر الله و ثابتاً علی محبته الله مرد میدانند و مشتعلین بامر محبته الله
 آنجناب باید در کمال حین محرک قلوب باشید و بشتر نفوس
 جسم افروخته امکا نرا جان باش و جان پرمردۀ انسانرا
 روح و ریحان اگر از بعضی نفوس فتوری مشاهده فرمائید محزون
 مشوید و نایوس مگردید چه که حرارات در آن نفوس چون شعله در شمع
 پنهانست و قتی آید که روشن گردد و شعله برافرازد و چهره برافروزد

تجربہ

و البہاء علیک ع

ہو اللہ

ش حضرت غدلیب ریاض احدیہ علیہ بہاء اللہ

ہو اللہ

يا من انجذب بسطوع نور اشرق من مطلع الاسرار حتى على الفوز العظيم
 حتى على النور المبين حتى على الخط الجليل حتى على الفضل البديع حتى
 على البدر المنير حتى على السراج المضيئ حتى على العهد القديم حتى على
 الميثاق الغليظ قد اخذت الزلازل وتابعيت النواكب وتفاقم
 الامتحان وتعاظم الافتتان واعلمت آفاق قلوب اهل النسيان
 بنجوم كثيفة من الطغيان ونضبت ماء الايقان ونجى حميم الظنون
 والاوام شاعت الشبهات وذاعت الميثابات قد تركوا المركز
 المنصوص والبنيان المرصوص واتبعوا كل خاطئة عشواء وطلقة
 صماء وحاوية عمياء حسبوا انهم تركوا ضدي كلما اذا صرح
 الورقاء في رياض البقاء وغذت حمامة القدس في غياض الكبرياء
 وسطعت انوار التأييد في قطب السماء واشرقت مصابيح التوحيد
 في رجايات الاصطفاء ومدت الطرق واستقامت السبل
 ونفخ في صور الانجذاب ونقر في ناقور الحيات وصال جنود

٦٦٠
 الملكوت الابهى وحال خيل ملائكة الملا؛ الاعلى ونفق علم ليهنق
 وانتشر شرار العبد والوفاق يومئذ ترى الثابتين في جنة النعيم
 في ظلّ مدود ومقام محمود وعطاء مشهود وترى المترلزلين في ظلّ
 مجوم ومقام مشؤوم وضنك وغموم وخسران الى يوم يعقثون

١٧
 خط سارک

ع ع

هو الابهى

ش حضرت عندليب حديقه معاني عليه بهاء الله الابهى

هو الابهى

خط سارک

اللهم يا الهى ترانى كليل اللسان عن بيان المواهب التى خصت
 بها اصفياك واختصت بها من تشاء من اجالك وشكرک
 على الطافک فى هذه الايام التى زلت فيها اقدام المستکبرين
 على عمدک وميثاقک بحيث يا الهى اشرقت انوارک واشهرت
 آثارک وظهرت اسرارک وانتشرت نفحاتک وعلت
 کلماتک وعبق طيب انفاس قدسک وتطهر الشرق والغرب

من راحة

۶۱۱
 من راحۃ قمیص تقد یکک و استزرت الاقالیم لتعبدیک ایڑا
 کاس احمد علی ذکک و لک الشکر علی کل ذکک ای رب اید المقربین
 علی الاجتماع فی محافل الانس لذكرک و ثنائک و وفق الثابتین علی
 الاحتفال فی مجامع القدس بحک و ولائک ای رب اجمع شملهم و لم شملهم
 وارفع کلمتهم و اظهرهم علی امم الآفاق بعونک و معرفتک و نفوذ
 کلمتک و اجعل مجامع انعامات جوامع الملكوت و محافلهم آیات صوامع
 اتاهوت لیستجوک و یقتدوک و یجیدوک و یشکروک انک انت
 الکریم الودود ع ع

هو الابی

سیراز حضرت غدلیب ریاض الی علیه بآاء الله الی سب

هو الابی

ای رب ہذا غدلیب ریاض ثنائک ولیث غیاض ذکرک و ورقا
 فردوس محامدک و نعتوک قد تغرد علی افان دوحۃ البیان الثبات و ترنم فی
 حدیقة العرفان بآدع الاسمان و نادى یثائک فی قطب الافاق

جہانگیر

و ثبت علی عهدک و قاوم اهل الشقاق ۶۶۲ ایرب ایدہ فی جمیع ایشون
 یار بی اعنوں و النطقہ فی محافل اللہ یس و جامع التوحید بذکرک
 و شاکم و اشد دازدہ علی خد شک و البس خلع التشریف بر حک
 و توجہ بتاج الہودیتہ فی غلبہ قد سک العلیہ و قدرہ خیراً یقباہی بین
 الملأ المقربین و یشرق وجہہ بالنور المبین یار رحمن و یار رحیم ایرتب
 ہب لہ ہذہ الورتۃ البدیۃ امک تجدیدہ و ستمانی ملکوتک نوراً
 انک انت الواہب المقدر الکریم و انک انت الرحمن الرحیم
 ع ع

هو الله

شیراز حضرت غدلیب گلشن الہی علیہ بقاء اللہ الہی
 اللہ الہی

ای غدلیب گلستان الہی موسم بہار الہی ہنوز در نہایت طراوت
 و لطافت و گلشن ربانی در غایت نفارت و جلالت و دوستی
 روحانی چون شاہدان انجمن یزدانی در نہایت مدحت و صباحت
 و لیل

و بیل معنوی در ابداع آخان فصاحت و بلاغت با وجود این رشتا
چند میدان گرفته اند و بنیق و نسیب عربده در این چمن انداخته اند
که این گلشن را گنیزا کلخن ظلمانی نمایند و این فردوس الهی را مزله
سشیطنانی نمایند بطور شکور الا شخو ر منفور کنند و بازار غیور را
زاخان کفور نمایند طوطیان شکرستان الهی را کلاخان قبرستان
تراپی کنند و گلزار حقائق و معانی را خارستان رزائل غیر
مناهی نمایند دانه که در این دام انداخته اند توحید عوامست
و تفرید قبادر با زمان انعام که از اعم قدیمه کهنه میراث مانده با وجود
آنکه در جمیع الواح و زبر الهی بیان توحید بابدع معانی موجود
و مشهود حال این قوم عنود بذیل تلمود یهود تثبیت نموده اند
جواب شیخ سلمان علیه بهاء الله الاهی را ملاحظه نمایند و اگر
مقصود عظمت و بزرگواری و بی مثل و نظیری جمال مبارک
روحی لعلته المقدسه الفداست این مسلم کل و متفق علیه عموم اهل
است لا یشک فیہ ایشان در تصور ذات او را گنج کو تدریاً

در تصور مثل او او مقدس از توحید و تکثیر و اطلاق و تقید و ترکیب
و بسیط است کلّ هذا اوصاف ادنی خلقه این بیچاره مانده از بیان
اولیای سلف خبردارند نه از معانی و حقائق حضرت اعلیٰ روحی له
الفدا و نه از جوهر تبیان جمال ابی فدیت انبائه بجلّ الوجود الحقّ
توحیدشان منتهی تبادر با و نام ع ع

الیوم اعظم فرائض اتحاد اجای الی الیته سعی بلیغ مبذول بفریاد
بر وسیله باشد الهت تا تمه بین دوستان حاصل گردد این امر را
آنجناب باید نهایت اہمّت بفرمائید ع ع

والیوم لم یکن خدمتہ اعظم من هذا ع ع
متبرک

هو الله

ش حضرت غدلیب مدیقہ ملکوت علیہ بہاء اللہ الاسب
الله ابی

جناب غدلیب چون آنجناب اہل راز این عبد استبد لهذا از اسرار
بیانی ننایم و آن اینست کہ این عبد را نہایت آمل و آرزو اینست کہ

عبدیت

ظہر بیک

عبودیت خویش را در آستان مبارک در جمیع عوالم ثابت نمایم و این
 بود دیت مضه را بیچ رتبه و مقامی تبدیل نمایم آنچه از عبودیت این
 عبودیت ذکر شود سبب مهرت دل و جانست و علت روح و روحان
 و خیمه امر الله بستون عبودیت بلند گردد و سوره امر الله بعبودیت
 صرفه و فناء بحسب خدمت شود آزادگی اینعبود در این بندگیست و غرت
 مقدسه اش در عبودیت آستان مقدس پس کل باید بنهت قوت بر بندگی
 و عبودیت جمال قدم روحی لا حواء الله اقام نمایم تا بانوار عبودیت آفتاب
 روشن نمایم و بر روح فقر و فقا و عجز و ابتهال جهان وجود را روح
 بخشیم و با آنکالجان بدیع عبودیت زلزله بر ارکان عالم اندازیم
 و قلم آنجناب باید تر جان قلم اینعبود باشد و آنچه از این قلم ترشح
 نماید از آن قلم برآورد یعنی در ذکر عبودیت اینعبود قلم آنجناب انشاء
 آیت عظمی گردد اینست که میفرماید تا نگردی فانی از وصف وجود
 ای سز داده کی چشی خمر بقا، از لعل نوشین نگار لهذا قصیده که تازه
 بحسب عشق آباد انشاء فرموده ایم این را تبدیل بقصیده ذکر بندگی

و عبودیت اینجند نماید یعنی از بدایت تا نهایت ذکر عبودیت این

عبد باستان مقدس باشد بهذا یفرج رونی و بیشتر صد ری و شش

نفسی و هذا سدرتی العنقی و مسجدی الاقصی و جنتی الماوی و هذا

مذاهبی و دینی و طریقتی و حقیقتی و حیاتی و نجاتی منذ نعومة اظفار

ع ع

هو الاهی

شیراز جناب عند لیب گلستان الہی علیہ بہاء اللہ الاهی

هو الاهی

ای عند لیب گلشن الہی چون رومانیان محفل طرب آر آیند

و بہانیان در سایہ طولی آسایند بزم میثاق بر ترتیب ظل شجرہ انبیا

مزین گردد چنگ الہی بدست کبر و آہنگ ملکوت الہی سازکن کہ ای

بہانیان وجد و طرب نمایند ای الکیان بذب و ولہ خواهید کہ نغمہ

ناقور حق شرق و غرب را بجرکت آورده و صوت سور و صافور حق

جنوب و شمال را زنده نموده صوت تمیل و تکبیر و رنہ تقدیس و تسبیح

از جمیع

۱۶۶
از جمیع ارجاء و انحاء، جلوت ابی متواصل و صیت جمال ابی
بهفت اقلیم متتابع و البهائم علی کل من یستبشر بهذا الحدیث

ع ع

هو الله

شیراز جناب غدلیب ریاض عرفان علیه بهاء الله ابی

هو الله ابی

ای غدلیب حدیقہ ابی در این مدت مدیدہ ہر چند با کمال فصاحت
و بلاغت قصائد غزالی انشاء نمودید ولی این مظلوم اخیر لولہ افشور
منیر است و جواہر بینظیر مقبول واقع شد ولی بعد از تصحیح ہر
ہمیشہ در پستان عرفان با انواع نغمات و ابدع ایحان بذکر عبودیت
این عبد لغنی فرماتار روح ہتر گردد و قلب مستبشر شود و جان
روح و ریحان یابد و انوار سرور بتابد و فیض جہور بینتراید ای
غدلیب وقت ساز و ترانہ است و انگام چنگ و چنانہ
دم بشارتست و روز فیروز فیض و غایت در شوق و غنای